

وجوه معانی نفس در قرآن



دکتر محمدکاظم شاکر

استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم



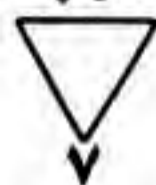
نفس از اصطلاحات رایج در حوزه‌های فلسفه، عرفان، اخلاق و روان‌شناسی است. در قرآن کریم بارها این کلمه و مشتقات آن به کار رفته است. پرسش اساسی آن است که آیا این واژه در قرآن به همان معانی مصطلح در علوم پیش گفته به کار رفته است و یا معنای خاص دیگری مراد است.

مقاله حاضر عهده‌دار تبیین موارد کاربرد نفس در قرآن کریم است. نویسنده بر آن است که این واژه در عین حال که دارای یک معنای اصلی است، در وجوه مختلفی به کار رفته است. این وجوه در قرآن به هفت وجه می‌رسد که عبارت‌اند از: «ذات حق تعالی»، «انسان یا تشخص فردی»، «انسان با تشخص جمعی»، «طبیعت اولیه انسان»، «عقل»، «قلب» و «وجود برزخی انسان».



کلید واژه‌ها: نفس، روح، انسان‌شناسی، مفردات قرآن، وجوه و نظایر. تفسیر موضوعی، لغت‌شناسی.

وجوه معانی
نفس در...





۱. مقدمه

واژه نفس از واژه‌های کلیدی در حوزه انسان شناسی است. این اصطلاح در متون دینی و نیز فلسفه و عرفان و اخلاق کاربردی نسبتاً وسیع دارد. در اصطلاح حکما جوهری است که ذاتاً مستقل است و در فعل نیاز به ماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام است و به بدن تعلق تدبیری دارد.^۱ اصطلاحاتی چون نفس عاقله، ناطقه، کلی، قدسی، فاکره، منطبه، نباتی، حیوانی، حسی، از اصطلاحات رایج در این حوزه است.^۲ علمای اخلاق نیز انسان را دارای نفوس مختلفی چون نفس اماره، بهیمی، شهوانی، لوّامه، مطمئنه و ملهمه دانسته‌اند.^۳ همچنین در برخی از متون دینی و اخلاقی نوعی تقابل بین عقل و نفس دیده می‌شود.

بی‌گمان، حکما، عرفای مسلمان و علمای اخلاق در کاربرد و بسط این اصطلاحات، متأثر از قرآن کریم و روایات بوده‌اند. با این حال نمی‌توان گفت که این اصطلاحات بر موارد کاربرد نفس در قرآن مطابقت کامل دارد.

در مقاله حاضر بعد از بیان معنای لغوی این واژه، به معناشناسی و مصداق یابی آن در قرآن کریم پرداخته‌ایم.

۲. معنای اصلی نفس از نظر لغت پژوهان

برخی از لغت پژوهان واژه‌های «نفس» و «نفس» و مشتقات آن دو را دارای یک ریشه دانسته، تلاش کرده‌اند یک معنا را به عنوان معنای اصلی و وضعی این کلمات معرفی کنند و بقیه معانی را به نحوی به آن معنای اصلی مرتبط سازند. درباره معنای اصلی این کلمه دو نظریه مطرح شده است.

□ ۱.۲. نظریه نخست: برخی از علمای لغت، «خارج شدن نسیم هوا» را معنای اصلی این کلمه می‌دانند. ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می‌نویسد:

نفس: أَضَلَّ وَاجِدٌ يَسْدُلُ عَلَى خُرُوجِ النَّسِيمِ كَيْفَ كَانَ مِنْ رِيحٍ أَوْ غَيْرِهَا، وَاللَّيْهَ يَزْجَعُ قُرُوعَهُ؛^۴ [کلماتی که از سه حرف] نفس [تشکیل یافته‌اند] دارای یک معنای اصلی است و آن خروج نسیم است، چه باد باشد یا غیر آن، معنای تمام واژه‌های مشتق از این کلمه به همین معنا برمی‌گردد.



وی در ادامه می‌گوید که جان آدمی را از آن جهت نَفَس گفته‌اند که پایداری آن به نَفَس است و نیز خون را از آن رو «نَفَس» گویند که هرگاه خون از بدن انسان یا حیوان برود، نَفَس او قطع می‌شود.^۵

ابن منظور نیز بر همین نظر است وی می‌نویسد:

سُمِّيَتِ النَّفْسُ نَفْسًا لِتَوَلَّدَ النَّفْسَ مِنْهَا،^۶ جان را از آن جهت نَفَس نامیده‌اند که نَفَس از آن برمی‌آید.

□ ۲.۲. نظریه دوم: برخی دیگر از لغت پژوهان و نیز مفسران، نفس را کلمه‌ای می‌دانند که در آغاز از خود معنایی مستقل نداشته است، بلکه با اضافه به کلمه دیگر صرفاً دارای نقش تأکیدی بوده است. در این نظریه، «نَفَس الشیء» معادل با «ذات الشیء» و «عین الشیء» است. از سیبویه نقل شده است که وقتی عرب می‌گوید: «نَزَلَتْ بِنَفْسِ الْجَبَلِ» یا «نَفْسُ الْجَبَلِ مَقَابِلِي»، مراد از «نفس الجبل» خود کوه است.^۷

علامه طباطبائی (ره) ضمن تأیید نظریه دوم، سیر تطور در معنای این لفظ را نیز برشمرده است. وی می‌نویسد:

با تأمل در موارد استعمال لفظ «نفس» به دست می‌آید که این کلمه معنایی ندارد جز معنای کلمه‌ای که بدان اضافه می‌شود بنابراین «نَفَسُ الشیء» همان «شیء» و «نفس الانسان» همان «انسان» و «نفس الحجر» همان «حجر» است اگر این لفظ را جدای از مضاف الیه به کار برند، معنای محضی ندارد، لذا برای تأکید به کار می‌رود مانند «جاءنی زیدٌ نَفْسُهُ». یعنی زید خودش نزد من آمد و به همین معناست که بر هر چیزی قابل اطلاق است حتی بر خداوند متعال، مانند «كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»، [انعام (۶)، ۱۲] بعداً استعمال این لفظ در مورد انسان شیوع یافته و حتی بدون اضافه، بر شخص انسان که مرکب از بدن و روح است اطلاق شده است مانند: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ [اعراف (۷)، ۱۸۹] یعنی از یک شخص انسان. و گاهی هر دو معنا در یک آیه به کار رفته است مانند: كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا [نحل (۱۶)، ۱۱۱] یعنی هر انسانی از خودش دفاع می‌کند. بعداً این کلمه معادل روح به کار رفته است چون آنچه مایه قوام شخصیت انسان است مانند «حیات»، «علم» و «قدرت»، از روح است، نظیر «أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ»، [انعام (۶)، ۹۳]^۸

ایشان به عکس لغت پژوهانی چون ابن فارس و ابن منظور، موارد دیگر چون نَفَس (به معنای خون و نطفه) و نَفَس را به این معنا (ذات الشیء) برمی‌گردانند وی در این باره می‌نویسد:

وجوه معانی
نفس بر...



چه بسا منشأ نامگذاری دم و بازدم به نَفَس و نیز خون و نطفه به نَفَس، این باشد که این امور در قوام انسان نقش اساسی دارند یعنی انسان دیده است که آنچه به حسب ظاهر فارق بین زنده و مرده است، همین نَفَس است یا دیده که حس و حرکت انسان، به جریان خون در بدن وابسته است، لذا آن را نَفَس نامیده است و یا دیده که این نطفه است که به انسان تبدیل می شود و به این نتیجه رسیده است که نَفَس انسان همان اجزای اصلی موجود در نطفه است.^۹

◁ ۳. در جستجوی معنای اصلی!

اگر بخواهیم تمام کلماتی را که سه حرف اصلی آنها «ن - ف - س» است به یک معنای اصلی برگردانیم، هیچ کدام از این دو نظریه پاسخگوی همه موارد کاربرد این کلمه نیست. به طور مثال، در نظریه اول که اصل این کلمه را خارج شدن هوا می دانست، کلمه «نَفْسُهُ» که برای تأکید به کار می رود مانند «جاء زید نفسُهُ» چگونه توجیه می شود؟ همچنین بسیاری از موارد کاربرد با نظریه دوم قابل توجیه نیست.^{۱۰}

در مواردی که معنا یا معانی وضعی واژه‌ای دچار تردید است، یکی از روش‌هایی که می تواند به تشخیص آن کمک کند، بررسی موارد استعمال آن واژه است. باید دید که آیا می توان بین همه موارد کاربرد، ارتباط معنایی برقرار کرد یا خیر. در صورت نخست، لفظ دارای یک معنای وضعی است و در صورت دوم از چند اصل معنایی برخوردار است.

از بررسی معانی کلماتی که از سه حرف «ن - ف - س» مشتق شده‌اند به دست می آید که آنها دارای دو اصل مجزا هستند؛ برخی از «نَفَس» مشتق شده‌اند و برخی از «نَفْس». و این دو، هر یک دارای معنایی مستقل از دیگری است.

کلمه نَفَس که جمع آن اَنفُس و نفوس است به معنای ذات و حقیقت شیء است و با کلمه نَفَس و مشتقات آن ارتباطی ندارد. کلماتی چون نَفَس، نَفِيس، تَنفُّس و تَنافُس دارای یک معنای اصلی‌اند و آن یا «خروج نسیم هوا» و یا «فسحت و وسعت» است.

به نظر نگارنده معنای اصلی این کلمات، فسحت و وسعت در شیء است نه خارج شدن نسیم. جریان دم و بازدم را نیز از آن جهت تَنفُّس نامیده‌اند که موجب گشایش و راحتی روح انسان می شود و اگر این جریان دچار مشکلی شود انسان در تنگنا قرار می گیرد. کاربرد شایع کلمه نَفَس و مشتقات آن در معنای وسعت و فسحت، شاهد بر این ادعا است. که در اینجا به بیان چند نمونه اکتفا می کنیم.

- - أَنْتَ فِي نَفْسٍ مِنْ أَمْرِكَ يَعْنِي «فِي فَسْحَةٍ وَسَعَةٍ».^{۱۱}
- - كَتَبْتُ كِتَابًا نَفْسًا يَعْنِي «طَوِيلًا».^{۱۲}
- - بَلَّغَكَ اللَّهُ أَنْفَسَ الْأَعْمَارِ يَعْنِي «أَطْوَلَ الْأَعْمَارِ».^{۱۳}
- - دَارَكَ أَنْفُسَ مِنْ دَارِي. يَعْنِي «أَوْسَع»^{۱۴}
- - هَذَا الثُّوبُ أَنْفُسٌ مِنْ هَذَا، يَعْنِي «أَعْرَضُ وَأَطْوَل»^{۱۵}

◁ ۴. وجوه معانی نفس در قرآن کریم

برخی از مفسران و لغت‌شناسان، در صدد تعیین وجوه معانی نفس برآمده‌اند. طبرسی در مجمع‌البیان می‌نویسد:

«نفس در کلام بر سه وجه است: (۱) به معنای روح، (۲) به معنای تأکید، (۳) به معنای ذات که این وجه، معنای اصلی نفس است».^{۱۶}

وی در توضیح معنای اصلی نفس (ذات) می‌گوید:

«نفس آن حقیقتی از شیء را گویند که ویژه آن است که اگر جز آن، چیزهای دیگر ناپود شود آن از بین نرود، در واقع نفس هر چیز معادل ذات آن چیز است جز آنکه لفظ نفس برای تأکید به کار می‌رود ولی لفظ ذات برای تأکید به کار نمی‌رود».^{۱۷}

البته طبرسی در جای دیگری «اراده» و «غیب» را نیز از معانی نفس برشمرده است.^{۱۸} آنچه در این بخش مورد نظر ماست، معانی کاربردی نفس در قرآن کریم است، گرچه ممکن است این واژه در کلام عرب در وجوه دیگری نیز به کار رفته باشد. کلمه نفس، ۱۴۰ بار و کلمه نفوس، ۲ بار و کلمه انفس، ۱۵۳ بار در قرآن کریم آمده است. در همه این موارد «نفس» به معنای ذات و حقیقت شیء آمده، گرچه مصادیق آن متفاوت است. از این رو شاید بهتر باشد به جای «وجوه معانی» بگوییم «وجوه مصادیق»! اینک به ذکر برخی از این وجوه می‌پردازیم.

□ ۱.۴. ذات حق تعالی

در چند مورد کلمه نفس به حق تعالی اضافه شده است. همان‌طور که علامه طباطبایی فرمودند: «نفس الشیء» همان «شیء» است و معنایی جدای از مضاف‌الیه ندارد و از این رو بر هر چیزی، حتی خداوند متعال، قابل اطلاق است، از این رو در آیات زیر، نفس خداوند به

معنای ذات خداوند است.

● « كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ » [انعام (۶)، ۱۲]

● « كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ » [انعام (۶)، ۵۴]

● « وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ » [آل عمران (۳)، ۲۸]

● « وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ » [آل عمران (۳)، ۳۰]

طبرسی در مورد دو آیه نخست می‌نویسد: کتب علی نفسیه یعنی «أَوْجَبَهَا عَلَيَّ ذَاتَهُ»^{۱۹} در مورد آیات سوم و چهارم نیز برخی لغت‌شناسات و مفسران تصریح کرده‌اند، که مراد از آن، ذات خداوند است.^{۲۰} در این آیات مراد از «حذر» از خداوند، خوف از ذات و مقام پروردگار است. توضیح آنکه خوف از خداوند بر دو قسم است: الف) خوب از عذاب خداوند ب) خوف از مقام خداوند، چنانکه در سوره ابراهیم آمده است: «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ» [ابراهیم (۱۴)، ۱۴] و خوف از مقام، بسیار بارزتر از خوف از عذاب است، از این رو خداوند متعال می‌فرماید: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ [رحمان (۵۵)، ۴۶] شاید بتوان گفت ذکر عبارت «والله رؤوف بالعباد» به دنبال «يحذركم اليه نفسه»، بیشتر با خوف از مقام مناسبت دارد تا خوف از عذاب.

□ ۲.۴. انسان با تشخص فردی

در مواردی از آیات، مراد از نفس، فردی از افراد انسان است، صرف نظر از توجه به روح یا جسم و محتویات درونی انسان، مانند موارد زیر:

● « مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا » [مائده (۵)، ۳۲]

● « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا » [اعراف (۷)، ۱۸۹]

● « كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ » [انبیاء (۲۱)، ۳۵]

● « وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا » [انبیاء (۲۱)، ۴۷]

● « وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ » [فرقان (۲۵)، ۶۸]

● « وَ مَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ » [لقمان (۳۱)، ۳۴]

□ ۳.۴. انسان با تشخص جمعی

گاهی مراد از نفس، خود جمعی است. خود جمعی به اوصافی اطلاق می‌شود که مشترک بین

افراد یک گروه، قوم یا نوع باشد. نفس در آیات زیر در این معنا به کار رفته است:

● « لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ » [توبه (۹)، ۱۲۸]

● « وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا » [روم (۳۰)، ۲۱]

● « لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ » [آل عمران، ۱۶۴]

پیداست که در این آیات، مراد از نفس، خود فردی نیست، بلکه خودِ جمعی و نوعی است یعنی اگر می‌فرماید پیامبر از میان خودتان انتخاب شده است به این معناست که او خصوصیات نوعی و جمعی شما را دارد یعنی شما اگر عرب هستید پیامبر نیز عرب است، شما اگر اُمی هستید، پیامبر هم اُمی است و ...
در اینجا ذکر دو نکته را لازم می‌دانیم:

نخست آنکه در بعضی از آیات، واژه «انفسکم» به معنای «همدیگر» است. این قبیل آیات نیز در وجه دوم قرار می‌گیرد، مانند آیه «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» [نور (۲۴)، ۶۱] برخی پنداشته‌اند که منظور آیه آن است که اگر در خانه‌ای وارد شدید بر خود سلام کنید! در حالی که مراد آن است که بر یکدیگر سلام کنید؛^{۲۱} همچنین است آیات ذیل:

● « وَلَا تَخْرُجُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ » [بقره (۲)، ۸۴]

● « وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ » [نساء (۴)، ۲۹]

● « وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ [حجرات (۴۹)، ۱۱]

دوم آنکه نباید پنداشت که هر جا نفس به صورت جمع (نُفُوس یا أَنْفُس) آمده، مراد از آن خودِ جمعی و نوعی است. بلکه نفس در آیاتی نظیر «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» [تکویر (۸۱)، ۷] و «الْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» [بقره (۲)، ۲۲۸] به معنای شخص است.

□ ۴.۴. طبیعتِ اولیه حاکم بر انسان

در بعضی از آیات، نفس بر طبیعت انسان اطلاق شده که دارای فعل و انفعالاتی است، از جمله آنکه دارای خواهشهایی است، کارهای زشت را برای انسان زیبا جلوه می‌دهد، امر به بدی می‌کند و نفس در آیات زیر در این معنا به کار رفته است:

● « إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ » [نجم (۵۳)، ۲۳]

● « وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ... » [نازعات (۷۹)، ۴۰]

● « وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلُدُّ الْأَعْيُنُ » [زخرف (۴۳)، ۷۱]

- « وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » [حشر (۵۹)، ۹]
- « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ » [ق (۵۰)، ۱۶]
- « إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ » [یوسف (۱۲)، ۵۳]

باید توجه داشت که نفس در این آیات به معنای قوه‌ای از قوای انسان نیست که در مقابل آن نفس‌های دیگری وجود داشته باشد، بلکه انسان دارای یک حقیقت واحد است که از آن به «نفس» تعبیر می‌شود. اما این حقیقت واحد قابلیت آن را دارد که حالات مختلف به خود گیرد. گاهی در پی لذت است و هوی و شهوت در او شعله ور می‌شود. این حالت، امّاره نامیده می‌شود. پس از نیل آدمی به مقصود، کشش نفس خاموش می‌شود و هوی در او فرو می‌نشیند. بنابر این نفس از تب و تاب می‌افتد و خود را می‌یابد (وجدان) و در پی این خودیابی، می‌تواند خارج از فرمان هوی، ناراستی‌های عمل خویش را باز یابد. حاصل کار، ملامت خود است. در این حالت، نفس به اعتبار لباس تازه‌ای که به تن کرده، نام دیگری به خود می‌گیرد و آن، لَوَّامه است. حالت دیگر نفس، هنگامی ظهور می‌کند که آدمی به خدا توجه پیدا کند. توجه یافتن به خدا، آرامش عمیق در نفس پدید می‌آورد. با ظهور چنین آرامش و اطمینانی در نفس، صفت مطمئن، زیننده آن می‌شود.^{۲۲}

آنچه در اینجا حائز اهمیت است اینکه «نفس» به خودی خود امّاره است و میل به بدی دارد و این طبیعت اولیه اوست و تنها در سایه تربیت الهی و انسانی است که نفس از هوی و شهوت باز داشته می‌شود و صفات نیک به خود می‌گیرد. با این تفسیر، علت نسبت دادن رفتارهایی نظیر ظلم، کفران و حرص به انسان در آیاتی مانند «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفُورٌ» [ابراهیم (۱۴)، ۳۴] و «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً» [معارج (۷۰)، ۱۹] روشن می‌شود.^{۲۳} از همین رو است که در قرآن تنها صفت امّاره بودن به مطلق نفس نسبت داده شده است: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ». در این آیه، «نفس» موضوع است و «امّاره» محمول. یعنی خودِ نفس طبیعتاً امّاره است. اما طبیعتاً مطمئن نیست لذا در جایی نداریم «إِنَّ النَّفْسَ مُطْمَئِنَّةٌ» چنانچه نفس بخواهد زیور مطمئن بودن بر تن گیرد باید ابتدا آن را کسب کند تا با این وصف کمالی شایسته خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ...» گردد.^{۲۴}

این تعبیر از نفس در روایات نیز به کار رفته است. در برخی از روایات، نفس در مقابل عقل قرار گرفته است، در حالی که عقل خود از شؤون نفس است. به طور مثال، در نهج البلاغه - در وصف سالک طریق خدا - آمده است: «قَدْ أَخْبَى عَقْلُهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ؛^{۲۵} همانا خرد

خود را زنده گرداند و نفس خویش را میراند.»

در این حدیث و موارد مشابه آن، مراد از نفس، هوای نفس است که به طور طبیعی بر نفس حاکم است و او را به انحطاط می‌کشاند. بنابراین در واقع عبارت چنین بوده است: «قَدْ أَحْيَىٰ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ هَوَىٰ نَفْسِهِ» همان طور که در جای دیگری از نهج البلاغه آمده است:

«فَرَجَمَ اللَّهُ رَجْلًا تَرَعَّ عَنْ شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَىٰ نَفْسِهِ، فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مِّنْزِعًا وَ إِنِّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَىٰ مَقْصِدِي فِي هَوَىٰ»^{۲۶} پس خدا بیامرزد کسی را که شهوت را مغلوب کند، و هوای نفس را سرکوب؛ که نفس را به دشواری توان از شهوت کندن، که پیوسته خواهان نافرمانی است و هوس راندن.»

بنابر این روایاتی که در ذمّ نفس وارد شده است، نفس را از جهت حالات بدی که بر آن حاکم شده - که به تعبیر امام علی (ع) به دشواری می‌توان آن حالات را از آن کند - مورد مذمت و نکوهش قرار داده است. دو روایت ذیل را نیز باید در همین مورد ارزیابی کرد:

«الْمُؤْمِنُ ... أَوْسَعُ شَيْءٍ وَ صَدْرًا وَ أَدْلُ شَيْءٍ نَفْسًا»^{۲۷} مؤمن، سینه اش هر چه فراخ تر است و نفسش هر چه خوارتر»

«وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُضِيحُ وَ لَا يُنْسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ»^{۲۸} بندگان خدا، بدانید که مؤمن شب را به روز و روز را به شب نمی‌رساند جز آن که نفس خود را نزد خویش متهم می‌داند.»

□ ۵.۴. عقل

عقل مظهر خودیت مطلوب در انسان است و از این جهت می‌توان به عقل نیز، نفس اطلاق کرد. به عنوان نمونه در آیات زیر مراد از نفس، عقل است:

● « وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ » [بقره (۲)، ۱۳۰]

● « فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ » [انبیاء (۲۱)، ۶۴]

در آیه اول روشن است که سفاقت و حماقت به معنای کم‌خردی است. آیه دوم گویای این معنا است که بت پرستان بعد از شنیدن سخن حضرت ابراهیم به خود آمدند، یعنی به فکر فرو رفتند و پس از آنکه عقاید خرافی خود را مخالف اندیشه و خرد یافتند، خود را مورد ملامت قرار دادند. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «این جمله کنایه از تنبّه و تفکر آنها است.»^{۲۹}

در لسان العرب آمده است: ابن خالویه گفته است: النَّفْسُ ما يكون به التَّمْيِيزُ. ۳۰ و از ابن عباس نیز نقل شده که گفته است: لِكُلِّ إِنْسَانٍ نَفْسَانِ إِحْدَاهُمَا نَفْسُ الْعَقْلِ الَّذِي يَكُونُ بِهِ التَّمْيِيزُ وَالْأُخْرَى نَفْسُ الرُّوحِ الَّذِي بِهِ الْحَيَاةُ. ۳۱

در آیه کریمه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»، [زمر (۳۹)، ۴۲] برخی گفته‌اند مراد از نفسی که هنگام مرگ گرفته می‌شود، روح است (که در وجه هفتم به آن خواهیم پرداخت) و مراد از نفسی که در خواب گرفته می‌شود، قوه عقل است. ۳۲

□ ۴.۶.۴.۶ قلب

گاهی مراد از نفس، قلب و درون انسان است، مانند موارد زیر:

● «وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُخَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» بقره، ۲۸۴.

● «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» یوسف، ۷۷.

● «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً» اعراف، ۲۰۵.

● «... إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا» یوسف، ۶۸.

سیاق این آیات گویای این معنا است که مراد از نفس، ضمیر و قلب انسان است که از دیده دیگران پنهان است. گاهی این کلمه با این معنا در مورد خداوند هم به کار رفته است که صرفاً از باب مشاکله است مانند «تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ» [مائده (۵)، ۱۱۶] ۳۳

□ ۴.۷.۴.۷ وجود برزخی انسان

در برخی از آیات، مراد از نفس، حقیقت انسان است که در دنیا، بدن مادی به عنوان ابزار فعلی آن است و در هنگام مرگ تعلقش را از آن قطع کرده و به عالم دیگر سفر می‌کند. آیات زیر، ناظر به این حقیقت است:

● «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ...» [زمر (۳۹)، ۴۲]

● «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ...» [انعام (۶)، ۹۳]

● «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ ...» [فجر (۸۹)، ۲۷]

● «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» [توبه (۹)، ۵۵]

باید گفت که این اصطلاح از نفس در عرف دینی، «روح» گفته می‌شود مثلاً می‌گویند:

فلانی قبض روح شد. در حالی که در قرآن، روح به این معنا به کار نرفته است. توضیح آنکه: روح موجودی آسمانی است که به دلیل شرافتش به خداوند نسبت داده شده است (روحی - روحه - روحنا).^{۳۴} این موجود آسمانی مانند فرشتگان دارای وجودی مستقل است و در قرآن، افعالی چون «عروج»، «نزول» و «قیام» به آن نسبت داده شده است.^{۳۵}

از نظر قرآن، آفرینش انسان از ماده (گیل) آغاز شده^{۳۶} و پس از رشد و کمال جسم - که تسویه نام گرفته -^{۳۷} خلقتی دیگر در او ایجاد می‌شود: *وَأَنشَأْنَا لَهُ خَلْقًا آخَرَ [مؤمنون (۲۳)، ۱۴]* این آفرینش دوم، چیزی جز ایجاد حیات انسانی نیست که توسط روح صورت می‌گیرد: *«نَفَعَنِيهِ مِنْ رُوْحِهِ»*، [سجده (۳۲)، ۹]

پس از تعلق روح به بدن، حقیقت انسان شکل می‌گیرد که این حقیقت، در زبان قرآن به «نفس» نامبردار است. در این صورت است که انسان خود را می‌یابد و خداوند او را بر خودش گواه می‌گیرد: *أَشْهَدُ هُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ [اعراف (۷)، ۱۷۲]* و همین شهود بر نفس است که او را به معرفت پروردگار می‌رساند: *«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»*^{۳۸} این حقیقت، در نهایت از بدن مادی مفارفت می‌کند. در آن صورت یا با زیور آرامش و اطمینان و رضا به درگاه حق بار می‌یابد: *«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»* [فجر (۸۹)، ۲۷ - ۲۸] و یا با صفت ظلم: *«الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَائِفِينَ أَنفُسِهِمْ»* [نحل (۱۶)، ۲۸] که در این صورت نیز مورد خطاب فرشتگان مرگ قرار می‌گیرند که: *«وَأَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ فَتِيرَانًا...»* [انعام (۶)، ۹۳]

◁ ۵- نتیجه

از مباحث گذشته نتایج ذیل به دست می‌آید.

الف - بر خلاف آنچه برخی از لغویون و مفسران گفته‌اند، «نفس» و «نفس» دارای معنای مشترک نیستند.

ب - نفس در اصل لغت به معنای ذات و حقیقت شیء است و در قرآن در مورد خدا و انسان به کار رفته است.

ج - هرگاه کلمه نفس و مشتقات آن در مورد انسان به کار رفته است، ذات و حقیقت او مراد است که در زبان فارسی از آن به «خود» تعبیر می‌کنیم.

این خود یا حقیقی است و یا مجازی؛ هرگاه تمام حقیقت انسان مراد باشد، کلمه نفس به نحو حقیقی به کار رفته است و هرگاه غیر از آن باشد به نحو مجازی به کار رفته است، به طور

مثال گاهی عقل بر انسان غالب می‌شود، آنگاه عقل مظهر خودیّت فرد می‌شود و گاهی شهوات و هواها بر انسان غالب می‌شود، در آن صورت گویی هوا و هوس جانشین نفس و خود انسان می‌شود! از این رو کلمه نفس به جای عقل یا هوس به کار می‌رود.

د - در اصطلاح قرآن، بین روح و نفس تفاوت وجود دارد. روح موجودی مجرد و آسمانی است که خداوند به سبب آن، حیاتی دیگر در انسان پدید می‌آورد. نفس در اصطلاح قرآن به وجود تشخص یافته هر انسانی پس از تعلق روح به بدن اطلاق شده است که هنگام مرگ از بدن مادی مفارقت می‌کند.^{۳۹} والله اعلم

-
۱. ر.ک: سیدجعفر سجادی: فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳ش، چاپ اول، جلد ۴، ص ۴۶۷.
 ۲. ر.ک: همان، ص ۴۶۷ - ۴۷۶.
 ۳. ر.ک: همان.
 ۴. احمدبن فارس: معجم مقاییس اللغة، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۶۰، (ماده نفس).
 ۵. ر.ک: همان.
 ۶. ابن منظور: لسان العرب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۲۳۴، (ماده نفس).
 ۷. همان.
 ۸. محمدحسین طباطبایی: المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۲ش، چاپ پنجم، ج ۱۴، ص ۳۱۲، ذیل آیه ۲۵ سوره انبیا، (با اندکی تلخیص).
 ۹. همان، ج ۶، ص ۱۹۱، ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده، بحث علمی، (با اندکی تلخیص).
 ۱۰. مواردی چون «بَلَّغَكَ اللَّهُ أَنْفَسَ الْأَعْمَارِ»، «أَنْتَ فِي نَفْسٍ مِنْ أَمْرِكَ»، «دَارَكَ أَنْفُسُ مِنْ دَارِي» و نظایر آن ارتباطی با معنای ذات الشیء ندارد.
 ۱۱. ابن منظور: پیشین، ج ۱۴، ص ۲۳۶ (ماده نفس).
 ۱۲. همان.
 ۱۳. همان.
 ۱۴. همان.
 ۱۵. همان.
 ۱۶. طبرسی: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصرخسرو، تهران، ۱۴۱۶ق، (افست از نسخه دارالمعرفة)، ج ۱-۲، ص ۱۲۳.
 ۱۷. طبرسی: پیشین، ج ۵-۶، ص ۲۰۶، (ذیل آیه ۱۰۰ سوره یونس).
 ۱۸. ر.ک: همان، ج ۳-۴، ص ۴۱۲-۴۱۳، (ذیل آیه ۱۸۶ سوره توبه).
 ۱۹. طبرسی: جوامع الجامع فی تفسیر القرآن المجید، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۲ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲۰. ر.ک: مجمع اللغة العربية: معجم الفاظ القرآن الكريم، انتشارات ناصر خسرو، تهران، بی تا، چاپ دوم، ج ۲، ص ۷۰.

۲۱. ر.ک: طبرسی: پیشین، ج ۷-۸، ص ۲۲۶، ذیل آیه ۶۱ سوره نور.

۲۲. ر.ک: خسرو باقری: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، انتشارات مدرسه، تهران، ۱۳۷۴ش، چاپ سوم، ص ۱۳-۱۴.

۲۳. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» [فجر (۸۹)، ۱۵] می فرماید: «مراد از انسان در این آیه، نوع انسان به حسب طبیعت اولی است». البته باید توجه داشت که مراد از طبیعت اولیه انسان، فطرت او نیست. علامه طباطبایی در ذیل آیه «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا...» [اسراء (۱۷)، ۶۷] می فرماید: از رویه های انسان، کفران است چون دارای طبیعتی است که به اسباب ظاهری وابستگی دارد، لذا سبب آفرین را فراموش می کند و شکر خدا به جانمی آورد. این آیه می فهماند که اعراض انسان از پروردگارش در غیر حالت اضطرار بر مبنای یک امر غریزی و فطری نیست، بلکه صرفاً یک رویه و عادت بد است که انسان را در ورطه کفران نعمت فرو می برد.

۲۴. از همین نکته می توان به اهمیت تربیت و مشکل بودن آن پی برد؛ زیرا انسان باید با حالت اولیه نفس که بی هیچ پیش نیازی میل به بدی دارد، مقابله کند و با جدّ و جهد آن را به حالت جدیدی وارد کند و بر دوام آن بکوشد.

۲۵. نهج البلاغه، با ترجمه سید جعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ش، چاپ دوم، ص ۲۵۲، (خطبه ۲۲۰).

۲۶. همان، ص ۱۸۲ (خطبه ۱۷۶).

۲۷. همان، ص ۴۲۱، (قصار الحكم ۳۳۳).

۲۸. همان، ص ۱۸۲، (خطبه ۱۷۶).

۲۹. ر.ک: محمد حسین طباطبایی: پیشین، ج ۱۴، ص ۳۳۰.

۳۰. ابن منظور: پیشین، ج ۱۴، ص ۳۳۳، (ماده نفس).

۳۱. همان.

۳۲. همان. نیز ر.ک: میرزا ابوالحسن شعرانی: نثر طوبی (دایرة المعارف لغات قرآن مجید)، کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا، ص ۴۶۸.

۳۳. ر.ک: طبرسی: جوامع الجامع فی تفسیر القرآن المجید، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۱، ذیل آیه ۱۱۶ سوره مائده.

۳۴. ر.ک: سجده (۳۲)، آیه ۹، حجر (۱۵)، آیه ۲۹ و انبیاء (۲۱)، آیه ۹۱.

۳۵. ر.ک: معارج (۷۰)، آیه ۴، قدر (۹۷)، آیه ۴ و نبا (۷۸)، آیه ۳۸.

۳۶. «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد». [سجده (۳۲)، آیه ۷].

۳۷. ر.ک: سجده (۳۲)، آیه ۹، حجر (۱۵)، آیه ۲۹ و ص (۳۸)، آیه ۷۲.

۳۸. محمد باقر مجلسی: بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق، چاپ دوم، ج ۲، ص ۳۵، ج ۵۸، ص ۹۱ و ۹۹ و ج ۹۲، ص ۴۵۶.

۳۹. برخی از مفسران نیز به این نکته اشاره کرده اند که «روح»، اصل و ماده نفس است و نفس، مرکب از روح و بدن است، از این رو اطلاق نفس بر روح از باب مجاز است. ر.ک: ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ج ۵، ص ۱۰۲-۱۰۳، ذیل آیه ۸۵ سوره اسراء.



قرآن و حدیث